

چند نکته در تصحیح لغت فارس اسدی

۶

ص ۳۴۷ سطر ۱ : که تنک و آدزم دارد و مرد بدسلب است
پسرش باز فضول است و مرد وسواس ؟

✽ پسرش بار فضول است و بار یاو قرو سواسا ؟

ص ۳۴۷ سطر ۹ : اندام ، کاری بنظام باشد ... رود کی گوید

گیهان بخواجه عدنانی

✽ گیهان بعدل خواجه عدنانی
عدن است و کار ماست (کارهاست) بانداما .

ص ۳۴۸ سطر ۳

رخم بگونه خیری شده است از اندوه و غم .

✽ رخم بگونه خیری شده است از اندوه و غم .

ص ۳۴۹ سطر ۸ اشتملم ، راست و قوی باشد ، رود کی گفت ...

✽ اشتملم بمعنی متعارف خود و شعر رود کی مر بوطه قصه شاهزاده کلان شکم سندباد نامه

است و علامت استفهام بعد از مصراع اول زائد است

ص ۳۴۹ سطر ۱۵ بفخجم ، بسیار بود . منجیک گوید :

بدان ماند بنفشه بر لب جوی که بر آتش نهی گو کرد بفخجم .

و عنصری گوید :

از کهر گرد کردن بفخجم نه شکر چینه هیچکس نه درم .

✽ باء جدا و فخجم جداست رجوع به ص ۳۳۸ سطر ۱۳ لغت نامه اسدی شود و معنی

فخجم در بیت عنصری نیز چادری است که تثار چینان بر سر دو چوب بندند . تا بدان از

هوا تثار بر بایند و بمعنی بسیار نیست که علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ص ۳۵۰ سطر ۱۴ ، غزم هیبت باشد ، رود کی گوید :

شیر غزم آورد و جست از جای خویش جامع علوم و آراء این خرگوش را الفغه پیش .

✽ کلمه الفغه ، آلفده است رجوع به آلفده درس ۵۰۵ لغت نامه اسدی شود .

ص ۳۵۲ سطر ۷ سپرم ، [گل] همیشه جوان بود . رود کی گوید :

چون سپرم نه میان بزم بنوروز درمه بهین بتاز و جان عدوسوز .

✽ ... درمه بهمن بیارو ...

ص ۳۵۲ سطر ۱۶ چم ، چشم بود بزبان مرو . عسجدی گوید :

از که آمختی نهادن شعرهای شوخ چم

گر برستی شاعران هرگز نبودی آشنا (کذا)

✽ کلمه چم در مصراع اول چرا چشم نیست ؟ و کلمه برستی در مصراع دوم شاید

برسته باشد .

ص ۳۵۳ سطر ۶ کلکم ، منجیق بود ، شعر :

سرواست و کوه سیمین جزیک مثال سوزن (کذا) ...

✽ بجای مثال میانش ؟ و رجوع به صفحه ۳۹۱ سطر ۷ شود شعر از ابوالمثل است .

ص ۳۵۴ سطر ۲ کیان ، خیمه کرد و عرب بود ، بوشکور گوید :

همه باز بسته بدین ربهمان که بر برده بینی بسان کیان

✽ همه باز بسته بدین آسمان که بر برده بینی بسان کیان ؟

ص ۳۵۸ سطر ۱ برروشان (کذا) ۱

✽ بیشک برروشان است چه مصحفات آن که همه را برهان قاطع در جاهای مختلف

آورده جزء اولشان « بر » یا « پر » است و هیچیک « با » و « دال » نیست و دیگر آنکه

همه آن صور را در همه جا بمعنی امت گفته اند نه کناهکار .

ص ۳۵۸ سطر ۴ سر پایان ، عمامه بود . دقیقی گوید :

گراو زفتی بجای حیدری کرد برزم شاه کرد آن عمرو عتتر

✽ گراو رفتی بجای حیدر کرد برزم شاه گردان عمرو و عتتر .

ص ۳۵۹ سطر ۳ :

اومیر نیکوان جهانست و نیکومی تاجست و سال و ماه مراورا چو گرزنست

✽ تاجست سال و ماه مراورا و گرزنست .

ص ۳۶۰ سطر ۲ زلیفن (بضم زاء) :

✽ از کجا این ضبط آمده است .

ص ۳۶۰ سطر ۸ روین ، روغناس (کذا) بود ...

✽ روغناس صحیح است .

ص ۳۶۲ سطر ۱ بادخون ... کسائی گوید :

عمر چگونه جهد از دست خلق

باد چگونه جهد از باد خون .

✽ کلمه باد خن است و شعر از قصیده ایست که یک بیت آن در آخر صفحه ۳۶۱

لغت نامه اسدی آمده است چنین :

سرو بنان کنده و گلشن خراب علوم لاله ستان خشک و شکسته چمن .

ص ۳۶۴ سطر ۱ :

مثل این بود بدین اندر

مثل زفرین آهنین و در

✽ بیت عنصری چنین است .

مثل این بود بدین اندر

مثل زوفرین و ازهر خر

رجوع کنید به تاریخ سیستان ص ۲۶۹

ص ۳۶۴ سطر ۹ ، غلبکن ... بوشکور گوید :

(۱ - حاشیه) > بنظر ناشر این کتاب صحیح این لغت بدروشنان است که جمع بد

روشن باشد یعنی کسیکه از راه راست برآمد افتاده ... الخ > .

- اگر از من توبدنداری باز
 بیکی بی نیاز روز نیاز ...
- ☆ اگر از من توبدنداری باز نکنی بسی نیاز روز نیاز.
 ۳۶۶ سطر ۱۱: وارون ، ... لیبی گوید .
 ندانم بخت را بامن چه کین است .
 ☆ ندانم بخت را بامن چه کین است .
 ۳۶۷ سطر ۳ . اهریمن ، دیو باشد . عنصری گوید :
 پس نباشد تا بروشن روی و موی تیره گون .
 ☆ پس نیاید تا بروشن روی ...
 ۳۶۷ سطر ۱۴ : توبان ، شلواری بود تنگ کشتی گیران دارند . منجیک گوید :
 یارم خبر آورد که یکی توبان کرده است
 سرخفتن شب راز دیقی نک-وو پاک .
 ☆ یارم خبر آمد که یکی ... و این مثال برای مطلق شلواری است .
 ۳۷۰ سطر ۱۵ : جیلان ، سنجد گر گانی بود . رود کی گوید :
 سنجد جیلان بدو نیمه شده . نقطه سرمه بر او یک یک زده .
 ☆ . . . نقطه سرمه بر او یک زده .
 ۳۷۲ سطر ۲ حاشیه : و درین ولایت آنرا نهره خوانند .
 ☆ آیامراد آذربایجان است در آن صورت این کتاب از قطران است یا کتاب قطران
 هم در آن داخل است ؟
 ۳۷۳ سطر ۶ این ، نیزه باشد ...
 ☆ آنین ، نهره باشد ... رجوع به صفحه ۳۷۲ سطر اول و حاشیه آن شود .
 ۳۷۴ سطر ۷ : توسن ، اسب وحشی باشد .
 ☆ اسب وحشی ؟؟ روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 ۳۷۸ سطر ۶ : بدل ربودن جلا و شاطری ای مه ...
 ☆ بدل ربودن جلدی و ... ؟ مثال جامع علوم انسانی
 ۳۷۸ سطر ۱۵ : حسودت در بند بهرام فیرون
 ☆ حسودت در بند بهرام فیرون .
 ۳۷۹ سطر ۲ :
 که بڑی گشت مر اورا فلک فیرونا (کذا)
 ☆ که تری گشت ...
 ۳۸۰ سطر ۶ : چکنم که سفیه را بنکوی نتوان نرم کردن از داشن .
 ☆ چکنم گر سفیه را کردن ؟ ...
 ۳۸۰ سطر ۱۲ : چاه دم گیر و بیابان سموم
 ☆ چاه دم گیر و بیابان سموم
 ۳۸۱ سطر ۱ :

زهمه خوبان سوی تو بدان یازم که همه خوبی شد سوی رخت یازان.
* زهمه خوبان سوی بدان یازم که همه خوبی سوی تو شده یازان.
س ۳۸۱ سطر ۱۳ : سامان ، اندازه و نشانه گاه بود :

* سامان ، اندازه و نشانه گاه حد بود :
س ۳۸۲ سطر ۵ :

یکی از جای برجستم چنان شیر بیابانی
وعیدی بر زدم چون شیر بر رو باه در غانی.

* ... زغندی ؟ غریوی ؟ و غیوی ؟؟ بر زدم ...

س ۳۸۲ سطر ۱۵ نفرین ، دعای بد بود. دقیقی گوید :
اکنون که ترا تکلفی گویم بیداست مر آفرینم از نفرین.
* ... بیداست بر آفرینم از نفرین (ار = یا) .

س ۳۸۳ سطر ۴ :

تا ترارفتن ای جان بدر آیین گشت (کذا)

مر مر را ریختن آب مژه آیین گشت

* مر مر را ریختن آب مژه آیین گشت .

س ۳۸۳ سطر ۹ : خرغون ، نام شهر است . منجیب گوید :

تا ابوبکر تویی چون قصب شکر ریز

دین یکی موزن خام آمده از خرغون (کذا)

* با ابوبکر ... و بن یکی ...

س ۳۸۳ سطر ۱۳ : بون ، اکنون . عماره گوید :

گویی زبان شکسته و کنگ است بت ترا

ترکان همه شکسته زبانک تواند نون

* ... ترکان همه شکسته زبانک بوند بون .

س ۳۸۳ سطر ۱۶ ، نکون ، نکون ساز باشد ، ابوشکور گوید :

نکون تخت شد همچو بختش نکون ...

* نکون بخت شد ...

س ۳۸۵ سطر ۹ :

کی عجب گریباتو آید چون مسیح اندر حدیث

گوسفندان کشته از معلاق و مرغ از بابزن .

* گوسفند کشته از ...

س ۳۹۱ سطر ۷ بلکن ، منجیب باشد - ابوالمثل گفت :

سرو است و کوه سیمین جز یک میانش سوزن

خسته است جان عاشق در غمز گانش بلکن

* در مصراع دوم کلمه خسته را شعوری «حسن» آورده است و رجوع به صفحه ۳۵۲ سطر ۶ شود.

س ۳۹۱ سطر ۲ حاشیه : ۶ - ظاهراً دیوار .

❖ بچه مناسب ؟

ص ۳۹۲ سطر ۱ غرن ، بانك ودمدمه كریستن بوددرگلو ابوالعباس عباسی گفت :
دودستم بستنی چوپوده پیاز
دوبایم معطل دودیده غرن

❖ این بیت چگونه شاهد این معنی است ؟

ص ۳۹۲ سطر ۴ انباخون ، حصار باشد . بهرامی گفت :
زسوی هند گشادی هزار تر کستان (کذا) ...

❖ ... هزار شهر و کلات ؟

ص ۳۹۲ سطر ۸ ، انبودن ، آفرینش بود که از چه بدید آمد . رود کی گفت :
بودنت در خاک باشد یافتی
همچنان کرخاک بود انبودنت .

❖ بودنت درخاک باشد بافدم ... (بافدم = سرانجام) .

ص ۳۹۲ سطر ۱۴ رون ، بهره باشد ، عنصری گفت :

بچشم اندرم دیده ازرون تست بچشم اندرم جنبش ازبون تست .

❖ بچشم اندرم دید از رون تست بچشم اندرم جنبش ازسون تست .

(سون = سوی) .

ص ۳۹۳ سطر ۴ - یکسون ، یکسان بود . بوشعیب گفت :

... تویی آراسته بی آرایش چه بکرباس و چه بنخر یکسون .

❖ ... واکسون ؟؟

ص ۳۹۳ سطر ۱۱ : و آنرا قروت گویند .

❖ و آنرا قره قروت گویند .

ص ۳۹۴ سطر ۱۱ کولایان ؟ بهلوانان گردان باشند از جنس نیکو (کذا)
بارانی گوید :

در بیابان بدید قومی کرد کرده از موی هر یکی کولا

❖ کولایان بارانی که بهلوانان گردان پوشند از جنس نیکو ...

ص ۳۹۶ سطر ۱۳ جاشدان پرستوی نان بوان ...

درزمی برچیدمی تاجاشدان خوردمی هرچ اندرو بودی زنان .

❖ رود کی گوید ، اززمی برچیدمی تاجاشدان ... و شعر از کلیله و دمنه اوست .

ص ۳۸۶ سطر ۲ : خوان گیاهی باشد ... ابوشکور گوید :

از بیخ بکنداوومرا خوار بیند اخت ماننده خاروخسک وخار خوانا .

❖ غلط است خوان جمع خواست و در شعر الف اطلاق نیز بدان ملحق

شده است .

ص ۳۸۶ سطر ۶ روان ، جان بود ، ابوشکور گفت :

جان راسه گفت هر کس وزی من یکیست جان ...

جان و روان یکیست بنزدیک فیلسوف ورچه زراه نام دو آید روان و جان .

اسدی گوید : روان هست زندانی مستمند میان کثافت بمانده بیند .

❖ جان رادو گفت هر کس وزی من یکیست جان ...

روان هست زندانی مستمند میان طبایع ؟ (عناصر ؟) بمانده بیند .

ص ۳۸۷ سطر ۹ : یاد کن زیرت اندرون تن شوی ...

✧ تن شوی بدون علامت اضافه میان دو کلمه .

ص ۳۸۷ سطر ۱۶ : شبانگه بدر گاه بردش دوان ...

✧ شبانگه بدر گاه بردش کشان .

ص ۳۸۸ سطر ۳ :

یکی مرد فرزانه کاردان بر آن مردم مرز بر مرزبان .

✧ ... بر آن مردم مرزبید مرزبان .

ص ۳۸۸ سطر ۶ :

از بی آن تادهی بر نام دندان مزدمان

میزبانی دوست داری شاد باش ای میزبان .

✧ از بی آن تادهی بر نانت دندان مزدمان ...

ص ۳۸۸ سطر ۱۵ . مبارز راسرو تن پیش خسرو ...

مبارز را ...

ص ۳۸۸ سطر ۳ حاشیه : دندان مزدرا فرهنگهای فارسی بمعنی زری گرفته اند که

پس از طعام خوردن میزبان بدرویشان میدهد .

✧ ... میزبان به میهمانان میدهد .

ص ۳۹۰ سطر ۷ انیسان .

✧ انبسان صحیح است .

ص ۳۹۰ سطر ۱۵ :

گفتم همی چه گویی ای پیر گلخنی

✧ گفتم همی چه گویی ای هیز گلخن ...

ص ۳۹۷ سطر ۱۲ گوان ، نام مبارز بود . فردوسی گوید :

گوان پهلوانی بود زورمند

بیازو بزور و بیالا بلند

✧ ... بیازو و برزو ؟

ص ۳۹۸ سطر ۴ - ۵ دارپریان ، چوب بقم بود . اسدی گوید :

بکشتار برد رنج کشور زبان (کذا)

چنان کن که یابی ز کشور زبان (کذا) .

✧ اینجا مثالی برای دارپریان بوده و سپس کشور زبان لغتی دیگر

بمعنی کشاورزبان . و مصراع دوم چنین باید باشد :

چنان کن که ناید بکشور زبان .

ص ۳۹۸ سطر ۱۰ دمان ، شکاف بود ، قریح گوید :

همی زند نفس سرد با هزار نفس در کویده ویران در پیچه های امان

✧ ... در کونده ... (کونده = بارانی) .